

City University of New York (CUNY)

CUNY Academic Works

Publications and Research

CUNY School of Labor and Urban Studies

2011

What kind of right is the right to the city?

Kafui A. Attoh

CUNY School of Labor and Urban Studies

[How does access to this work benefit you? Let us know!](#)

More information about this work at: https://academicworks.cuny.edu/slu_pubs/15

Discover additional works at: <https://academicworks.cuny.edu>

This work is made publicly available by the City University of New York (CUNY).

Contact: AcademicWorks@cuny.edu

Translated From: Attoh, Kafui A. (2011). "What kind of right is the right to the city?". *Journal of Progress in Human Geography*, 35:5, 669-685

مشخصات نشر فارسی: آتو، کافویی، (۱۳۹۱). «حق شهر چگونه حقی است؟»، ترجمه امیر شفیعی و حمیدرضا

خدابخش، مجله آبادنامه، شماره ۵، پاییز

چکیده

این مقاله یک بررسی سنجشگرانه از انگاشت حق شهر است. با این که اندیشمندان پیشرو متعددی از ایده‌ی حق شهر استفاده کرده‌اند، چیزی که آنان از حق شهر منظور دارند اغلب ناشناخته باقی مانده است. نیمه‌ی نخست این مقاله بر تمایزهایی که اندیشمندان فلسفه‌ی سیاسی و پژوهشگران حقوق معمولاً میان انواع و اشکال مختلف حقوق ترسیم می‌کنند، تمرکز می‌کند. بخش دوم به طور مشخص بر این تمرکز می‌کند که چگونه حقوق در پژوهش حق شهر بکار بسته می‌شوند، و تنش‌ها و تعارض‌ها (با تأکید بر حقوق) در آن پدید می‌آیند.

کلیدواژگان: قانون، حق شهر، حقوق، بحث حقوق، جغرافیای شهری.

جدتی گرفتن حقوق یعنی بدانیم که چه چیزی

در رابطه با ادعای یک حق، مشخص یا بحث-

برانگیز است ... (Waldron, 1987: 2).

۱. مقدمه

در سال‌های اخیر دانشگاهیان پیشرو ایده‌ی حق شهر هنری لوفر^۱ را غالباً پیش کشیده‌اند (Amin and Thrift, 2005; Wastl-Walter et al., 2005; Mitchell, 2003; Harvey, 2008; Dikec, 2001; 2002). آن‌ها این ایده را در مباحثی همچون اعیان‌سازی، مهاجرت، مسکن، شهروندی، فضای شهری عمومی و محرومیت اجتماعی مطرح کرده‌اند. با اینکه تحقیقات قابل توجهی در این باره شده است که چه کسانی واجد حق شهر هستند (Dikec, 2005) و حق شهر برای سیاست شهری دموکراتیک‌تر متضمن چه معنایی ممکن است باشد (Purcell, 2005)، در مورد خود حقوق کمتر سخنی به میان آمده است^۲. فارغ از تعدادی اظهارات بسیار گسترده و حاشیه‌ای، حقوق در مبانی نظری حق شهر، درون

^۱ Henri Lefebvre (۱۹۰۱-۱۹۹۱ میلادی) فیلسوف مارکسیست فرانسوی است که پیوند میان نظریه‌های مارکسیستی با پدیده‌ی شهر و سیاستگرایی عمومی را بسیار تقویت نمود. نام وی در فرانسه تقریباً لوفبِوَوُ /lu:febvgh/ و در انگلیسی تقریباً لفر /lɜ:fe(r)/ خوانده می‌شود. از یک سو باید تلاش نمود تا اسامی همانگونه که در زبان مبدا تلفظ می‌گردند خوانده شوند و از سوی دیگر باید عادات آوایی هر زبان را مد نظر داشت. بنابراین در تطبیق تلفظ فرانسوی این نام با محدودیت تلفظ فارسی زبانان در هجای سه حرف بی‌صدای ساکن پشت سر هم، می‌توان تلفظ «لوفر» /lu:fer/ را به کار برد. (م).

^۲ نیک بلومی (۲۰۰۸) در مقاله خود با عنوان «ایجاد فضایی برای قانون» نکاتی را از جایگاه نسبتاً ابهام آمیز حقوق در رابطه با حق شهر بیان داشته است. این مقاله در بسیاری از جهات از بدبینی‌های بلومی به واسطه جستجوی ویژه وی درباره گونه‌های متفاوت حقوق که آنها را هم در پژوهش‌های خود پیرامون حق شهر و هم فراتر از آن تعریف نموده، ایجاد و گسترش داده است.

جعبه‌ی سیاه باقی مانده است. باید بپرسیم که حق شهر چه نوع حقیقت است؟ آیا حق شهر یک حق اجتماعی - اقتصادی است یا یک حق آزادی خواهانه، یک حق قانونی یا اخلاقی، یک حق ظاهری اولیه یا حقی مسلم؟ اگر همزمان تمامی این حقوق است، آیا این حقوق با هم سازگار هستند؟ با جدی گرفتن ایده‌ی حق شهر این مقاله به دنبال شناخت دقیقی از این است که چه چیزهایی به عنوان حقوق اهمیت دارند.^۳

این مقاله به دو بخش تقسیم می‌شود. من با بررسی پژوهش‌هایی در رابطه با خود حقوق آغاز می‌کنم؛ تمرکز من بر مبانی نظری‌ایست که از فلسفه‌ی سیاسی و حقوق برمی‌آید. در این بخش من نگاهی می‌اندازم بر اینکه اندیشمندان با چه تنوعی حقوق را تبیین نموده‌اند همانند تفاوت‌هایی که آنان برای تمییز یک نوع حق از دیگری ترسیم کرده‌اند: اخلاقی، قانونی، مثبت، منفی، نسل دوم، نسل سوم و جز آن. در بخش دوم، من بر مبانی نظری حق شهر در جغرافیا نگاهی می‌اندازم. در این بخش من بحثم را با لوفر آغاز می‌کنم و با کارهای معاصر راجع به این موضوع به پایان می‌برم.^۴ همانطور که تبیین خواهد شد، اندیشمندانی که ایده‌ی حق شهر را ترسیم نموده‌اند روی مفاهیم مختلف گسترده‌ای از حقوق کار کرده‌اند. در حالیکه برخی اندیشمندان حق شهر را حقوق جمعی و اجتماعی - اقتصادی نسبت به مسکن یا حمل و نقل می‌دانند، عده‌ای دیگر آن را حق آزادی کلاسیک در مقابل نظارت یا دخالت دولت در اعتراضات عمومی می‌دانند. با این مفاهیم مختلف از حقوق، پژوهش‌ها در رابطه با حق شهر هم مبهم و هم از اساس گشوده مانده‌اند. از یک سو گشوده بودن اساسی انگاشت حق شهر می‌تواند در خدمت روشن کردن ارتباطات میان مباحثات مختلف راجع به عدالت اجتماعی باشد. از سوی دیگر، دشوار است که این گشوده بودن اساسی را با این پندار وفق داد که اهمیت عملی حقوق هم بستگی به این دارد که چگونه ما یک حق را تبیین می‌کنیم و هم به شکل خاصی که یک حق برآورده می‌شود.

۲. حقوق به خودی خود

بحث راجع به اینکه افراد و گروه‌ها از چه حقوقی برخوردارند یا باید باشند دیر زمانه‌ست که مولود نزاع‌های سیاسی و مشاجرات علمی بوده است. در دادگاه‌ها و همچنین کلاس‌های درس نقطه‌ی ارجاع بحث‌ها نه تنها چستی حقوق افراد و گروه‌هاست، بلکه به محدودیت تمامی این حقوق و اینکه تضییع آن‌ها به چه معناست، می‌پردازد. در حالیکه حقوق و زبان حقوق در سنت سیاسی لیبرال شکل برجسته‌ای می‌یابد، نهادهای حقوقی دیرزمانی‌ست که مخالفان صریح خود را داشته-

^۳ کسی ممکن است اظهار دارد که در مباحث حق شهر اینکه چطور واژه‌ی دوم را تعریف نماییم به همان اندازه حایز اهمیت است. یعنی بپرسیم: شهر به چه معنا است؟ این سوال گرچه فراتر از محدوده این مقاله است با این وجود مهم می‌باشد. آنچه که حق شهر را معنا می‌کند مطمئناً بستگی دارد به این موضوع که ما نظیر لوفر حق شهر را به عنوان یک اثر هنری (بدست آمده در فرآیند زندگی) تعریف می‌کنیم یا مانند دیگران. به علاوه مشاهده شهر به عنوان چیزی مجزا از کشور مطمئناً بر نوع سیاستها و ائتلاف‌ها تاثیرگذار می‌باشد.

^۴ بیشتر مبانی نظری و نمونه‌هایی که من در این مقاله ارائه نموده‌ام ویژه ایالت متحده می‌باشد. اما علی‌رغم گستره کم آن، سوالات مطرح شده در این مقاله در حقیقت بسیار وسیع بوده و ایده‌ای مطرح می‌نماید که به طور فزاینده‌ای جهان شمول است. هر فردی با شرکت در یکی از مجامع اجتماعی جهانی مختلف این را درمی‌یابد. به عنوان یک ایده با اهمیت و رو به رشد جهانی پرسش اینکه چه نوع حقوقی حق شهر است نه تنها مربوط به ایالت متحده بوده بلکه بطور فزاینده‌ای مکان‌هایی که در آن حق شهر به عنوان یک شعار می‌باشد نیز با هیجان و حیرت این ایده را پذیرفته‌اند. به عنوان مثال جنبش «باهلالی بیس مجوندولو» (نام جنبش آلونک نشینان) در جنوب آفریقا پیرامون ایده حق شهر (و مسکن اجتماعی) شکل گرفته است. آن‌ها همچنین درباره اینکه آیا امکان آن وجود دارد که قدرت حق شهر، اگر به سادگی تبدیل شود به امری قانونی از دعوای و کلا بر حقوق بشر در دادگاه در عوض اینکه حقوقی اخلاقی و الهام‌بخش باشد، به خطر بیافتد ابراز نگرانی نموده‌اند، (Abahlali baseMjondolo, 2010). این مقاله از نگرانی‌های مشابهی بر این ایده حقوق برخاسته است.

اند. فردگرایی، اتم‌باوری^۵ و انتزاعی که «گفتگوی حقوقی» در خود دارد، هدف مداوم انتقادات بوده است؛ از ادموند بروک (Edmund Burke) و کارل مارکس (Karl Marx) گرفته تا جرمی بنتهام (Jeremy Bentham) و جمع‌گرایان نوین. علاوه بر این، تعدادی از عالمان معاصر، هم در سنت لیبرالی و هم خارج از آن هستند که به یافتن نقوص زبان حقوق و خودخواهی و مطلق‌گرایی ضمنی آن ادامه می‌دهند (Bedi, 2009; Glendon, 1991).^۶ با وجود چنین انتقاداتی، تعدادی از عالمان در فلسفه‌ی حقوق و فلسفه‌ی سیاسی، تلاش نموده‌اند بین انواع مختلف حقوق و حقوق ادعایی^۷ تفاوت بگذارند. با قبول انتقادات گسترده‌تر از حقوق، این گروه متاخر عالمان نشان داده‌اند که باید درباره‌ی اینکه چه گونه‌ای از حق مدّ نظر است، شفاف بود (Benditt, 1982; Hohfeld, 2000 [1919]; Jones, 1994). در برخورد با انگاشت حقّ شهر هم باید به انتقادات گسترده‌تر مارکسیست‌ها و متفکران محافظه‌کار و فایده‌باور توجه نمود و هم مشخص کرد که دقیقاً چه گونه‌ای از حق، مورد بحث می‌باشد.

این قسمت بر شفاف‌سازی تفاوت‌های میان انواع مختلف حقوق و همچنین مواردی که بیانگر درک حقّ شهر هستند، تمرکز می‌کند. من به طور خلاصه با بکارگیری انگاشت هوفلدی (Hohfeld)^۸ از حقوق قانونی شروع می‌کنم. در گام دوم نگاهی دارم به تمایزی که جرمی والدرون (Jeremy Waldron) از نسل اول، دوم و سوم حقوق مطرح می‌کند. بحث والدرون بحث گسترده و تاثیرگذاری است و بر ارتباط پیچیده و مهم میان این انواع متفاوت حقوق، دلالت دارد. در نهایت نگاهی دارم به تصور دورکین (Dworkin) از یک حقّ اخلاقی برای نقض قانون. کار دورکین به طور مشخص به مسایل بالقوه‌ای که اندیشمندان ممکن است در قرار دادن انگاشت حقّ شهر در یک دموکراسی لیبرال با آن مواجه شوند، اشاره دارد. در هر مورد ما در می‌یابیم که حقوق به عنوان یک مفهوم از یک پذیرش همه‌گیر و ثابت بسیار فاصله دارد. حقوق، که به همراه وظیفه حقیقت می‌یابد، محلّ منازعات است. در ایجاد حقوق ادعایی، چه یک حقّ آزادی باشد و چه به نحو درست‌تر حقّ شهر، اینکه ما چگونه حقوق را تبیین می‌کنیم، بی‌شک مهم است.

۲.۱. حقوق هوفلد

در تمایز میان انواع مختلف حقوق ما با مطالعه‌ی کلاسیک وزلی هوفلد (1919 [2000]) درباره‌ی حقوق قانونی و ساختار درونی‌شان، آغاز می‌کنیم.^۸ هوفلد استدلال می‌کند که تمامی حق‌ها می‌تواند در قالب یک یا ترکیبی از چهار حقوق ابتدایی شناخته شوند: حقوق ادعایی، حقوق آزادی، قدرت و مصونیت. حقوق ادعایی، که هوفلد بیشترین توجه

^۵ باور به اینکه فقط منافع و کنش افراد است که نهادها و ارزش‌ها و فرآیندهای اجتماعی را شکل می‌دهد (م).
^۶ گلندون و بدی (Glendon and Bedi) در ابتدا اغراق آمیز بودن حقوق را مطرح نموده و ابزارهای بحث حقوق را که اغلب گفتمان‌های سیاسی را منحرف می‌نمایند بیان داشته‌اند. نقد حقوق مارکس مخصوصاً حقوق بشر وی شناخته شده است. مفهوم حقوق از نظر مارکس بر پایه فرض غلطی می‌باشد که در آن انسانها خودکفا، مجزا و انزوا طلب هستند. بنابراین حقوق نه تنها به عنوان یک موضوع خیالی بلکه به عنوان یک ابزار از خود بیگانگی است. برای مارکس آنها نمادی از بیگانگی بشر نسبت به گونه‌ی وجودی خودش است (Marx, 1999 (1844)). بطور مشابه نقد فمینیسم از حقوق بر روی روش‌هایی است که در آن ارزش‌های قانونی حقوق به گونه‌ای ضعیف «روابط اجتماعی خانواده‌ها و زندگی فردی» را که تعامل داشته و مجزا نمی‌باشند کانون توجه قرار داده است (Young, 1990). در حالی که عدالت اجتماعی مهم می‌باشد ینگ عنوان نموده که ایجاد یک چارچوب مفهومی جدید از حقوق ضروری می‌باشد. در حالی که نقد مارکس از حقوق با نقدهای بروک، بنتهام و ینگ متفاوت باشد، همگی نقدهای آن‌ها بر روی مسیری است که حقوق «یک دیدگاه فقیرشده‌ی بنیادین» را از آنچه که جامعه بشری را می‌سازد، به پیش می‌راند (Waldron, 1978: 3).

^۷ از حقوقدانان آمریکایی اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست که درک نوینی از حقوق و آزادی ارائه داد. (م).
^۸ حقوق قانونی در برابر حقوق اخلاقی یا طبیعی قرار می‌گیرد که حقوق به رسمیت شناخته شده و محافظت شده توسط نهادهای حکومتی است.

خود را مبذول آن می‌کند، حقوقی هستند که با وظیفه ارتباط می‌یابند. داشتن یک حق ادعایی یعنی طلب یک وظیفه داشتن. در مقابل، حقوق آزادی دقیقاً نشان می‌دهد که حامل حقوق در قبال چه چیزهایی هیچگونه وظیفه‌ای ندارد. داشتن حق آزادی یعنی آزاد بودن از هرگونه وظیفه‌ای. قدرت و مصونیت، از نظر هوفلد، حقوق ثانویه محسوب می‌شوند. قدرت و مصونیت به افراد و گروه‌ها اجازه می‌دهد حقوق قانونی موجود را تغییر دهند، نادیده گیرند یا زیر پا بگذارند. داشتن یک قدرت به معنی داشتن توانایی تغییر یک رابطه‌ی قانونی است. و مصونیت یعنی آزادی از قدرت قانونی فردی دیگر.^۹ اگرچه هر یک از این چهار حق می‌توانند به تنهایی وجود داشته باشند، در بیشتر مواقع با یکدیگر به عنوان اجزای یک حق قانونی کار می‌کنند (Wenar, 2005). برای مثال حق مالکیت به یک اندازه از حقوق ادعایی (با اعمال این وظیفه بر دیگران که نباید به آن تجاوز کنند)، حقوق آزادی (که به مالکان اجازه می‌دهد که هر فعالیتی که می‌خواهند روی زمینشان انجام دهند)، قدرت (فروش یا واگذاری ملک) و مصونیت (از مصادره‌ی دولت) تشکیل یافته است. در بحث بر سر حقوق قانونی، موضوع اغلب شکاف میان حقوق ادعایی، آزادی قدرت و مصونیت است. حق نگهداری از سگ و حیوان خانگی، ممکن است به عنوان یک حق آزادی به طور گسترده پذیرفته شده باشد، اما تنها به طور ویژه در غرب است که این حق، حقی ادعایی و قدرت قانونی نیز محسوب می‌شود.^{۱۰} تحلیل هوفلد از حقوق قانونی تلاشی است برای مشاهده‌ی راه‌هایی که در آن بخش زیادی از «اهمیت عملی حقوق» بر شکل خود حقوق تکیه می‌کند (Jones, 1994). اینکه حق شهر به تبعیت از هوفلد تنها شامل مصونیت یا تنها حق آزادی می‌شود، به معنی چیزی متفاوت از تصور حق شهر به عنوان قدرت یا حقوق ادعایی است.

۲.۲. حقوق نسلی

درحالی‌که گونه‌شناسی هوفلد از حقوق بر تفاوت‌های ساختار درونی حقوق بنا می‌شود، جرمی والدرون (۱۹۹۳) در مقاله‌اش با عنوان «دو روی یک سکه» تحلیلش را بر تفاوت‌های نسلی میان حقوق بنا می‌کند؛ یعنی تفاوت میان حقوق نسل اول، دوم و سوم.^{۱۱} والدرون عنوان می‌کند که نسل اول حقوق، بر آزادی‌های سنتی و مزایای شهروندی دلالت دارد:

^۹ حقوق آزادی تمامی حقوقی است که فرد اختیار دستیابی به آن‌ها را تا آن‌جا که حقوق دیگران تضییع نشود دارد. به آن دسته از حقوق که وظیفه‌ای را مترتب بر دیگران می‌کند حقوق ادعایی گفته می‌شود. همانند حقوق سیاسی که دولت موظف به انجام آن برای احاد ملت است و یا حق مالکیت شخصی که دیگران موظفند حدود آن را رعایت کنند. (م).

^{۱۰} این جمله در متن اصلی به موضوع دیگری اشاره دارد و مترجمان به دلایل اجتماعی آن را تغییر داده‌اند. (م)

^{۱۱} نظریه حقوق نسلی والدرون کمتر مرجعی برای معرفی تکامل تدریجی حقوق است و بیشتر روشی برای طبقه‌بندی حقوق ارائه می‌دهد که اغلب و نه همیشه در لحظات سیاسی خاصی نمایان می‌شود (برای مثال خواست حقوق نسل دوم توسط لیبرال‌های عصر ترقی در مقابل لیبرالیسم کلاسیک جان لاک). کارل ولمن (۱۹۹۹) در کتاب اشاعه حقوق به صراحت این مفهوم حقوق را ترسیم می‌کند. میچل زوکرت (۲۰۰۷) در مقاله «به سوی لیبرالیسم رفاه اجتماعی مبتنی بر قانون» خود، گرچه بیشتر روابط میان انواع مختلف حقوق و لیبرالیسم را بررسی می‌نماید، اما طبقه‌های یکسانی از حقوق را توصیه می‌نماید. او از پنج رژیم لیبرالیسم نام برده است: لیبرالیسم (اصلی) اولیه، لیبرالیسم مبتنی بر آزادی فردی، لیبرالیسم رفاه اجتماعی، لیبرالیسم هویتی، لیبرالیسم رفاه اجتماعی مبتنی بر قانون. وی اشاره می‌نماید که هر رژیمی مفهوم متفاوتی از حقوق را ایجاد می‌نماید. حقوق مرتبط با لیبرالیسم اصلی و لیبرالیسم مبتنی بر آزادیهای فردی عمدتاً با حقوق نسل اول والدرون شباهت خواهد داشت. حقوق مبتنی بر لیبرالیسم رفاه اجتماعی زوکرت مشابه با نظریه حقوق نسل دوم والدرون می‌باشد. و در نهایت حقوق مرتبط با لیبرالیسم هویتی بی‌درنگ با حقوق نسل سوم ارتباط برقرار می‌کنند. در حالی که زوکرت به مراتب بیشتر از والدرون آزادی خواه می‌باشد، هر دو طبقه‌بندی مشابهی از حقوق را ارائه نموده‌اند. در حالی که آنها بخشهایی از دفاع زوکرت از تمایزات مثبت و منفی حقوق می‌باشد برای والدرون و دیگران این تمایز اشتباه است (Barber, 2003; Sunstein and Holmes, 1999). این تمایز بر پایه فهم درست از حقوق منفی به عنوان حقوق اولیه جهت عدم مداخله و حقوق مثبت به عنوان حقوق مرتبط با اقدامات نسبتاً مناسب (نظیر بهداشت، آموزش و ...) است.

آزادی بیان، آزادی مذهب و عقیده، حق عدم شکنجه، حق محاکمه‌ی عادلانه، حق رای، و بسیاری دیگر. نسل دوم حقوق در درجه اول بر حقوق اجتماعی - اقتصادی دلالت دارد. حقوق اجتماعی - اقتصادی شامل حقوق مسکن و دستمزد عادلانه می‌شود و به ظهور دولت رفاه ارتباط دارد.^{۱۲} نسل سوم حقوق آن‌هایی هستند که به اجتماعات محلی، مردم و گروه‌ها منضم است. چنان حقوقی شامل حقوق زبان اقلیت‌ها، حق تعیین سرنوشت ملی^{۱۳} و حقوقی که ممکن است مردم داشته باشند تا کالاهایی چون صلح، ارزش‌های محیطی، تمامیت یک فرهنگ یا قومیت، و توسعه‌ی سالم اقتصادی را منتشر کنند، می‌شود (Waldron, 1993: 5). آگاهی یافتن از ارتباط پیچیده‌ی میان نسل اول، دوم و سوم حقوق، اهمیتی حیاتی دارد.

از نظر والدرون، نسل دوم حقوق در تلاش برای مبارزه با نابرابری اقتصادی و فقر مادی، ضروری هستند. علاوه بر آن، والدرون به همراه سایر اندیشمندان (Berlin, 1969; Shue, 1980) اعتقاد دارد که صحبت کردن از حقوق سنتی آزادی، رهایی و آزادی بیان بدون ارجاع به نسل دوم حقوق غیرممکن است. آنان معتقدند که بحث کردن درباره‌ی ارزش آزادی هنگامیکه فراز و نشیب‌های فقر، نامنی مادی، قحطی و بیماری که زندگی را برای بیشتر کم‌درآمدها دشوار می‌سازد، نادیده گرفته می‌شود، بی‌معناست (Waldron, 1993: 33). اگر افراد، فاقد سرپناه یا توانایی خرید خوراک و پوشاک باشند، تخصیص حق رای به آنان یا آزادی انجام فرایض دینی‌شان یا تحصیل در مدرسه چیزی فراتر از مسخره کردن شرایط آنان نیست (Berlin, 1969: 124).^{۱۴} طرفداران نسل دوم حقوق، همچون والدرون، معتقدند که آزادی، اگر قرار است در کل آن را یک ارزش بدانیم، باید با اصلی مبنی بر توزیع ابزارهای رفاه مادی تکمیل شود (Waldron, 1993: 29).^{۱۵} این همان بحثی است که به طور قابل ملاحظه‌ای والدرون را به اینجا می‌کشاند تا قوانینی که بی‌خانمان‌ها را از دسترسی به فضای عمومی و سایر خدمات اجتماعی منع می‌کنند، قوانینی بخواند که آزادی بی‌خانمان‌ها را نقض می‌کند (1993: Chapter 13).^{۱۶} همانگونه که قابل تصور است، شیوه‌ای که ما با آن رابطه‌ی میان نسل اول و دوم حقوق را تفسیر می‌کنیم، پیامدهای سیاسی مهمی دارد. وقتی که ما می‌گوییم نسل اول حقوق بدون مجوزهای اجتماعی -

^{۱۲} حقوق نسل اول حقوقی هستند که ما آن را در بیانیه ۱۷۸۹ حقوق بشر و نیز در قانون اساسی ایالت متحده گنجانده‌ایم. متناوباً ما دومین نسل حقوق را بصورت برجسته در مصوبه ۱۹۴۸ سازمان ملل درباره مصوبه جهانی حقوق بشر مشاهده می‌کنیم. همچنین حقوق نسل دوم بنا بر خواسته فرانکلین دلانو روزولت در دومین قانونی اساسی امریکا گنجانده شد.

^{۱۳} حق دولت - ملت‌ها در داشتن حاکمیت ملی و سیاست‌های خارجی مختارانه. این حق پس از جنگ جهانی اول در معاهده‌ی ورسای صورتی حقوقی و قانونی یافت که هدفش مشروعیت دادن به تجزیه امپراتوری‌های شکست خورده در جنگ جهانی اول و اعطای استقلال تدریجی به برخی از مناطق تحت قیمومیت بود. پس از جنگ جهانی دوم و به خصوص از دهه ۱۹۷۰، حق تعیین سرنوشت بیشتر مفهوم استقلال سرزمین‌های تحت استعمار، حاکمیت دموکراسی، رعایت حقوق بشر و تضمین حقوق اقلیت‌ها جهت گیری داشته است. (م).

^{۱۴} این در حالیست که برخی از اندیشمندان مبتنی بر تجربیات تاریخی کشورهای مختلف، توسعه‌ی سیاسی را مقدم بر توسعه‌ی مادی و بسیاری دیگر نیز این دو را لازم و ملزوم یکدیگر و موازی هم می‌دانند. (م).

^{۱۵} پشتیبانی والدرون از حقوق اقتصادی - اجتماعی بیشتر سبب اختلال در تمایزاتی است که اغلب میان حقوق مثبت و منفی ترسیم گردیده است.
^{۱۶} همانطور که والدرون اشاره می‌کند، چنین دیدگاهی حقوق اجتماعی - اقتصادی را تابع حقوق نسل اول می‌نماید. حقوق مسکن، غذا، یا سرپناه تنها وسیله‌ای هستند که با آن‌ها می‌توان آزادی، استقلال و سایر حقوق نسل اول را تضمین نمود. در مقابل برای بسیاری حق دسترسی به غذا، مسکن و سرپناه حقوقی هستند که صرف نظر از رابطه‌شان با مفاهیم گسترده استقلال یا آزادی دارای اهمیت می‌باشد. نظریه حقوق والدرون نه تنها توسط گرایش‌های بسیار آزادیخواه مورد نقد قرار گرفته بلکه توسط کسانی که آن را به اندازه کافی نمی‌دانند نیز مورد نقد و نكوهش است. در حالی که نقدهای قوانین ضد تک‌دگری والدرون که حقوق استقلال بی‌خانمان‌ها را نفی می‌نماید او روابط حقوقی پیرامون مالکیت خصوصی را دست نخورده و بررسی نشده گذاشته است (Blomley, 2009).

اقتصادی معنایی ندارند، به دنبال مجموعه سیاست‌هایی با تفاوت بنیادین هستیم تا اینکه بگوییم حقوق آزادی سنتی و واقعیت‌های اجتماعی - اقتصادی کاملاً از هم جدا هستند.

برخی از انتقادات وارد بر نسل دوم حقوق بر پایه‌ی این سوال می‌چرخند که چگونه چنین حقوقی به مسکن، غذا یا امنیت اقتصادی به طور خاص باید محافظت شوند. در «دنیایی که مشخصه‌ی آن کمبود منابع و کشمکش است»، نهادینه شدن حقوق اجتماعی - اقتصادی، مبادلاتی را تحمیل می‌کنند که واقعی هستند، حتی اگر اکثراً اغراق شده باشند (Waldron, 1993: 33). برای نظریه‌پردازانی چون نوزیک (Nozick, 1974) مسئله‌ی اصلی حقوق اجتماعی - اقتصادی آن است که منابع مورد نیاز برای ارضاء نیازهای مادی برخی از مردم، ممکن است به کلی در مایملک خصوصی افراد باشد. والدرون تصدیق می‌کند که چنان مبادلاتی واقعی هستند و در پیرو آن استدلال می‌کند که برای حقوق اجتماعی - اقتصادی این کافی نیست که در حدّ مواد و بندهای خاصی از قانون باقی بمانند. همچنین حامیان حقوق اجتماعی - اقتصادی، مثل خود وی، باید این ماده‌ها را با یک نظریه‌ی کلی عدالت ترکیب کنند تا در یک راه اصولی نشان دهد که هرگونه موازنه و تعادل‌بخشی برای معنادار بودن حقوق اجتماعی - اقتصادی ضروری است (Waldron, 1993: 33). حقوق ادعایی نیز تا آن‌جا که هزینه تحمیل می‌کنند، باید مبتنی بر یک نظریه‌ی عدالت باشند. با توجه به حقّ شهر، بحث والدرون در باب نسل دوم حقوق سوال مهمی را برمی‌انگیزد: آیا باید حقّ شهر نیز، اگر آن را از حقوق نسل دوم بدانیم، بر یک نظریه‌ی صریح از عدالت استوار شود؟

نسل سوم حقوق اکثراً به عنوان حقوق همبستگی یاد می‌شود. آن‌ها حقوقی هستند که به گروه‌ها، ملت‌ها و مردم تعلق دارند و به حقوقی برمی‌گردند که آن گروه‌ها به زبان، صلح، فرهنگ و توسعه‌ی اقتصادی سالم دارند (Waldron, 1993: 5). از نظر والدرون، نسل سوم حقوق یگانه هستند که در واقع به حفاظت از کالاهای جمعی می‌پردازند. کالاهای جمعی بیانگر مواردی چون برادری، همبستگی، تولید تعاونی، شادکامی، زبان، فرهنگ و سنت می‌شود (p. 358).^{۱۷} حقوق مربوط به زبان و سنت و سایر کالاهای جمعی حقوقی هستند که به طور خاص حقوق گروهی محسوب می‌شوند. مسئله‌ی حقوق گروهی خود پرماجر است. از یک سو، حقوق گروهی به طور معمول وجود دارد. حقوق واگذار شده به شرکت‌ها، اقلیت‌های مذهبی و گروه‌های قومی حاشیه‌ای در جوامع متعددی مشاهده می‌شود. این حقوق در اعلامیه‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد آمده است و در مشاجرات ملّی بر سر استقلال و مدارس اقلیت‌های زبانی مورد استناد است. از سوی دیگر، حقوق گروهی نیز می‌تواند بحث‌برانگیز باشد. برای مثال، مخالفان اتحادیه‌های کارگری سریع استدلال می‌کنند که حقوق اعطا شده به اتحادیه‌ها حقوق فردی کارگران را تضعیف می‌کند (Blomley, 1994: Chapter 5). اگر حقّ شهر یک حقّ گروهی باشد، آیا به قیمت حقوق فردی به دست آمده است؟

۲.۳. حقّ اخلاقی برای شکستن قانون؟

رونالد دورکین (Ronald Dworkin) در منتخبی از آثارش به نام جدّی گرفتن حقوق (۱۹۷۷) بر ارتباط پیچیده‌ی میان حقوق و قانون اساسی تمرکز می‌کند. از نظر دورکین تلفیق مسایل حقوقی و اخلاقی در دل قانون اساسی آمریکا به

^{۱۷} در نگاه اول، و در تلاش برای تمایز میان حقوق نسل سوم از دیگر انواع حقوق، والدرون میان حقوق کالاهای عمومی (تولید اشتراکی و بدون استثناء) و حقوقی که وی آن را حقوق کالاهای اشتراکی نامیده، تمایزی آشکار ایجاد نموده است. در حالی که شخصی می‌تواند به طور مرتب درباره حق افراد برای منافع عمومی نظیر حمل و نقل عمومی، هوای پاک یا پارکینگ صحبت نماید، صحبت از کالاهای اشتراکی به همین شیوه کمتر امکان دارد. این ایده که مردم حق دسترسی به کالاهای عمومی را دارند کاملاً قابل انطباق با فردگرایی حقوق ادعایی نسل اول و دوم می‌باشد، برای والدرون حقوق کالاهای اشتراکی مانند زبان و فرهنگ است که حقوق نسل سوم را از انواع دیگر مجزا می‌کند.

پرسش‌های چالشی دامن می‌زند. نخست آنکه آیا قانون اساسی تمامی حقوق اخلاقی شهروندان را می‌شناسد؟ دوم اینکه آیا شهروندان وظیفه دارند از قانون اطاعت کنند حتی اگر به حقوق اخلاقیشان تجاوز کند؟ (p. 185) یا حتی دقیق‌تر بگوییم، آیا کسی هرگز این حق اخلاقی را دارد که قانون را بشکند؟ دورکین به آخرین پرسش، خیلی کوتاه پاسخ می‌دهد، بله. پاسخ دورکین بر پایه‌ی انگاره‌ی نسبتاً قانع‌کننده‌ای از حقوق می‌چرخد.

از نظر دورکین، بهترین درک از حقوق این است که، حقوق بر استبداد دموکراتیک غلبه می‌کند. در یک دموکراسی، که در آن بخش عمده‌ای از قانون قرار است منعکس‌کننده‌ی دیدگاه عمومی از مصلحت عمومی باشد (اخلاق‌های قابل پذیرش، چگونگی اداره‌ی جامعه و چگونگی توزیع منافع و هزینه‌ها در سراسر جامعه)، حقوق دقیقاً برای محافظت از افرادی وجود دارد که به شیوه‌ای عمل می‌کنند که اکثریت دموکراتیک آن را غیر قابل قبول می‌داند (p. 205). بر اساس آنچه دورکین بیان می‌کند (p. 205) در یک دموکراسی، حقوق بازنمایانگر تضمینی است که اکثریت به اقلیت جهت احترام به عزت و برابری آن‌ها داده‌اند. حتی در مواردی که از حیث سیاسی یا اجتماعی به مصلحت نیست.

دورکین استدلال می‌کند، زمانیکه قوانین، برابری یا عزت ما را نقض می‌کنند، زبان حقوق نه تنها به ما اجازه می‌دهد چنان قوانینی را به چالش بگیریم، بلکه به ما اجازه می‌دهد قوانین اینچنینی را بشکنیم و مورد خود را نزد داورانی هم‌تراز خودمان ببریم. حقوق دقیقاً وجود دارند تا اراده‌ی دموکراتیک اکثریت برای تصویب قوانینی که ناعادلانه و تبعیض‌آمیز هستند محدود کنیم و آن مواردی را که ما خلاف قانون نوشته شده عمل می‌کنیم، توجیه کنیم.^{۱۸} انگاره‌ی دورکین از حقوق به مثابه‌ی ابزار غلبه، نه تنها به ما اجازه می‌دهد نافرمانی مدنی را نیز معنی ببخشیم، بلکه به شیوه‌هایی بیان می‌کند که در آن قانون به خودی خود در یک دموکراسی، از طریق تجربه و آزمون تعالی می‌یابد.^{۱۹}

مفهوم دورکین از حقوق در درجه‌ی اول حقوق منفی و فردی است. به علاوه، کار دورکین بیشتر به سنت قانونی و مشروطه‌ی آمریکا گره خورده است. با این حال، مفهوم دورکین از حقوق به عنوان ابزار غلبه، از مهم‌ترین‌ها است. به ویژه، ما باید بپرسیم بکارگیری آن چه درک بهتری از معنی «داشتن حق شهر» ارائه می‌دهد. کار دورکین با رابطه‌ی سرشار میان حقوق در یک دموکراسی لیبرال با قانون، گره خورده است. به این ترتیب با پیروی از دورکین و با توجه به حق شهر، ما ممکن است بپرسیم آیا حق شهر، حق شکستن قانون است؟

در کند و کاو پیامدهای عملی حمایت از حق شهر، لین استاهلی و دان میچل (Lynn Staeheli & Don Mitchell) استدلال می‌کنند که تفاوت‌ها در انواع حقوق و بکارگیرشان، نه تنها ذات کشمکش سیاسی را شکل می‌دهد بلکه انواع مردم و حتی انواع شهرهایی که خلق شده‌اند را نیز شکل می‌دهد (2008: 106). البته همانطور که در این بخش آخر اشاره شد، برداشت‌های متعددی از حقوق و چگونگی صحبت درباره‌ی آن‌ها وجود دارد.^{۲۰} و بنابراین پرسش از اینکه حق شهر چه نوعی از حق است، از مهم‌ترین‌هاست.

^{۱۸} از نظر دورکین اگر یک قانون محلی مصوب نماید که صحبت آزادانه افراد درباره موضوعات سیاسی غیرقانونی می‌باشد، فرد در شکستن قانون کاملاً موجه می‌باشد.

^{۱۹} دورکین اشاره می‌نماید که برای افراد زیادی تفاوت ناچیزی در میان نافرمانی و بی‌قانونی وجود دارد. خیلی‌ها عقیده دارند کسانی که با نافرمانی دست و پنجه نرم می‌کنند بسادگی بایستی مجازات شوند. این دیدگاه رایج گرچه بی‌برده است ولی بی‌خردانه بوده و تعدادی نکات کلیدی را نادیده انگاشته است. دورکین (۱۹۹۷) بحث می‌نماید که چنین دیدگاهی «تشخیص فردی را که بنابر قضاوت‌های شخصی‌اش از یک قانون مبهم - که نتیجه آن ایجاد جنایت رایج است - وارد عمل می‌شود رد می‌کند» (p. 126). در چنین دیدگاهی همچنین روشی را که در آن ایجاد شک جهت امتحان قانون و توسعه آن از طریق تجربه و فرآیند مخالفت با قانون حایز اهمیت می‌باشد تحت الشعاع قرار می‌دهد (p. 127). مهم‌تر آنکه این دیدگاه در خدمت آن است تا حقوق مردم را فقط حقوقی که نهادهای قانونی مجاب کرده‌اند بداند.

^{۲۰} نظریه اراده‌ای حقوق و نظریه منافی حقوق، نظریاتی هستند بر پایه اینکه چه کسی می‌تواند صاحب حقی باشد. آنها بطور ویژه نظریه‌های مهمی در بحث روی حقوق کودکان یا حیوانات یا حقوق مردم در ادارات و مناصب دولتی می‌باشند. در منافع فضایی من وارد جزئیات هیچ کدام از دو نظریه نخواهم شد و آنها را پیچیده نخواهم کرد اما آنها نظریات مهمی برای بحث روی اینکه چه کسی حق شهر دارند می‌باشند (Wenar, 2005).

تحلیل کلاسیک هوفلد از حقوق قانونی، در واقع، دقیقاً بر پایه‌ی این اعتقاد می‌چرخد که بخش زیادی از اهمیت عملی حقوق به شکل خود حقوق بستگی دارد (Jones, 1994). مبتنی بر تحلیل هوفلد، اهمیت عملی حق شهر به این بستگی دارد که حق شهر به منزله‌ی مصونیت است یا حقوق آزادی یا قدرت به تعبیر هوفلد یا حقوق ادعایی. به همین ترتیب تمایز جرمی والدرون میان حقوق نسلی پرسش مضاعفی را برمی‌انگیزد. حق شهر در درجه‌ی اول از نسل دوم حقوق و پاسخی به نیازهای اجتماعی - اقتصادی فقراست شهریست و یا از حقوق کلاسیک نسل اول در مواجهه با مدیریت شهر بیش از حد گسترده، یا به جای این همه، از نسل سوم حقوق، نسبت به برخی کالاهای جمعی شهری است؟ طرفداران مفهوم حق شهر همچنین باید تصدیق کنند که در «دنیایی که مشخصه‌ی آن کمبود منابع و کشمکش است» نهادینه شدن هرگونه حقی، مبادله‌هایی را تحمیل می‌کند که واقعی هستند (Waldron, 1993: 33) و اینکه ممکن است به یک نظریه‌ی گسترده‌تر راجع به عدالت نیاز باشد تا چنان مبادله‌ها یا حقوق ادعایی بالقوه متعارض را حل و فصل کند. علاوه بر این، تحلیل دورکین از حقوق پرسش مهمی را با توجه به ارتباط میان دموکراسی و نافرمانی مدنی، قانون و حق شهر برمی‌انگیزاند، هرچند که تا حد محدودی بر حقوق فردی تمرکز دارد. پرسش از اینکه حق شهر چه نوع حقیست، مهم است؛ نه فقط به علت تصدیق وجود انواع متفاوت حقوق، بلکه به این دلیل نیز که ادراک‌های متنوع از حقوق لزوماً متناسب نیستند. در بخش بعدی، من به طور مستقیم به مباحثاتی می‌پردازم که چه چیزی به منزله‌ی حق شهر است.

۳. حق شهر

هیچ چیز رقت‌انگیزتر از تصویر فیلسوفی نیست که فریاد می‌کشد
 «نمی‌توانی این را بگویی» در حالیکه جمعیت تظاهرات کننده
 به نیکی او را زیر پا له می‌کنند! (Waldron, 1993: 368)

همانگونه که بخش پیش تلاش داشت نشان دهد، شیوه‌های متعددی از مفهوم‌سازی حقوق وجود دارد. شیوه‌ای که ما
 یک حق را تبیین می‌کنیم، شکلی که یک حق به خود می‌گیرد، و شیوه‌ای که ما تعیین می‌کنیم چه کسی صاحب حق
 باشد، همانطور که در کار دورکین، هوفلد و والدرون نمایان است، پرسش‌هایی با اهمیت سیاسی و عملی هستند.^{۲۱} برای
 مثال مباحثات اخیر بر سر خدمات بهداشتی در آمریکا تنها به دنبال این نیستند که خدمات بهداشتی را به یک حق
 تبدیل کنند، بلکه به دنبال این نیز هستند که این حق باید به چه شکلی درآید و این حق چگونه باید فراهم گردد
 (عمومی و خصوصی).

برای شروع، مفهوم حق شهر از نوشته‌ی لوفر برآمده است ([1968] 1996). انگاره‌ی لوفر از حق شهر در کنار علاقه‌ی طولانی‌اش به محوریت فضا و زندگی شهری تحت لوای سرمایه‌داری، وجود داشت (Lefebvre, 1991).^{۲۲} در دل مفهوم حق شهر لوفر، انگاره‌ی وی از شهر به عنوان یک اثر هنری یا یک کار تولید شده از راه کار یا اقدامات روزانه‌ی کسانی که در شهر زندگی می‌کنند، قرار دارد.^{۲۳} بنابراین حق شهر از نظر لوفر نشانگر یک معامله‌ی بزرگ است. نشانگر حق سکونت

^{۲۱} لیبرالیسم والدرون که بطور جدی باعث اجرای حقوق نسل دوم گردیده است، بسیار متفاوت از سیاستهای آزادیخواه نوزیک (Nozick) یا حتی دفاع لیبرال و شورانگیز دورکین از نافرمانی مدنی است.

^{۲۲} یادداشت لوفر بر روی حق شهر مربوط به کار وی با نام "Le Droit à la Ville" (1972) (2000) بوده و در اینجا پراکنده بدان پرداخته شده و دانش کمی را ارائه می‌دهد.

^{۲۳} لوفر می‌نویسد شهر یک اثر هنری است، «به کار هنری نزدیک‌تر است تا یک فرآورده‌ی مادی ساده» (1968) (1969).

گزیدن در شهر است، حق ایجاد زندگی شهری مبتنی بر شرایط نوین (فارغ از تقاضاهای ارزش مبادله)، و حق ساکنان برای بیگانه نماندن از زندگی شهری. لوفر حق شهر را به سادگی هر چه تمامتر به عنوان «حق تغییر یافته و باز نو شده به زندگی شهری» تبیین می‌کند (158: [1968] 1996).^{۲۴} همانطور که نیل اسمیت می‌نویسد (2003) مفهوم حق شهر لوفر، نشان دهنده‌ی یک خروج هم از مطالعات اجتماعی کلاسیک زندگی شهری و هم از رویکردهای سنتی مارکسیستی است. لوفر شهر را نه به چشم یک ظرف مادیت یافته از فرآیندهای اجتماعی، آن گونه که برای بسیاری از کسانی که در ارتباط با مکتب شیکاگو بودند (Burgess and Park, 1984 [1925])، می‌بیند و نه آنقدر بی‌اهمیت در نظریه‌های توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، آن گونه که نزد مارکسیست‌های ارتدوکس بود (Castells, 1979).

گرچه لوفر اظهار می‌دارد که حق شهر مجموعه‌ای از بیشتر حقوق سنتی همچون حق آزادی و فردیت‌بخشی در عین اجتماعی کردن است (174: [1968] 1996)، اما زمان کمی را صرف روشن ساختن این امر می‌کند که حق شهر در عمل چگونه ممکن است به نظر آید.^{۲۵} همچنین در کارهای لوفر مشخص نیست که ما چگونه می‌توانیم آن مواردی را که دو یا چند حق سنتی معتبر مساوی در برابر هم قرار می‌گیرند، درک کنیم. منظور لوفر از حقوق در بهترین حالت یک شمای کلی بود^{۲۶} و بدتر آنکه دانش فزاینده درباره‌ی «حق شهر» چندان آن را روشن نمی‌سازد.

در دانش فعلی حق شهر انگاشت‌های متنوعی از آن چه که حق شهر را تشکیل می‌دهد وجود دارد. در واقع، وقتی در پی پاسخ به این پرسش که «حق شهر چگونه حقی است؟» و یا «چه کسی حق شهر دارد؟» برمی‌آییم، دانش فعلی از در حمایت از گشودگی رادیکال برمی‌آید.^{۲۷} آن گونه که از حق شهر برمی‌آید، می‌تواند از انواع حقوق تشکیل شود و به گروه‌ها و افرادی که به نظر می‌آید مبارزانشان نسبتاً از هم متمایز هستند، تعلق گیرد. دان میچل و نیک هینن (Don Mitchell & Nik Heynen, 2009) از ظرفیت‌پذیری و گشودگی حق شهر به مثابه‌ی یک ایده، استقبال می‌کنند. آنان معتقدند که

^{۲۴} برای لوفر حق شهر به معنای «ادعای مجدد شهر» به وسیله طبقه کارگر و ادعای مجدد شهر به عنوان ارزش مصرف است (Mitchell and Villanueva, 2010). برای وی حق شهر، حقی بود که در تضاد مستقیم با آنچه که او آن را به عنوان بیگانگی فزاینده‌ی ساکنان شهری از زندگی شهری می‌دید قرار داشت. زبان حقوق دقیقاً به خاطر خاصیت مفروض غیر قابل بیگانه شدنش (محروم نشدنی) جذاب است.

^{۲۵} نیل برنر و استوارت ایدن (۲۰۰۹) در مقدمه خود برای مجموعه مقالات اخیر لوفر پیرامون حکومت، فضا، جهان، لوفر را درون مباحثات فرانسوی و مارکسیستی که به نقش حکومت سرمایه‌داری می‌پردازند جای داده‌اند. برنر و ایدن نشان داده‌اند که طرفداری لوفر از بیشتر نظریات آنارشیست خودمدار می‌تواند بر روی بحث مداوم و جاری در میان چپ فرانسه بر روی راهبرد سیاسی ردیابی گردد. تا جایی که کار لوفر بر روی خودمداری از نقد حکومت سرمایه‌داری و نقد حقوق سیاسی بدست آمده، و این مشکل را بر جای گذاشته است که در جستجو بر روی چنین نوشته‌هایی چگونه می‌توان مفهومی شفاف را از نظریه حق شهر لوفر درک نمود. پژوهشگران معاصر اغلب حق شهر را برای مقابله با بازسنگساز حکومت نئولیبرال ایجاد نموده و به حکومت برای خدمات عمومی فشار زیادی وارد کرده‌اند. خودمداری، در توشلش به خودمختاری مدیریت و کنترل کارگری، کاملاً کلیت حکومت را نفی کرده است. نگاه به حق شهر در بستر خودمداری یا مناظرات فرانسوی در مورد حکومت، اگر قرار باشد سوالی به بار آرد، تنها سوالات عمیق‌تری از اینکه اندیشه لوفر چگونه تفسیر شده است به وجود می‌آید. متأسفانه چنین سوالاتی در مقاله‌ی دیگری قابل پیگیری است.

^{۲۶} در کتاب بقای سرمایه‌داری لوفر اشاره می‌کند که نیاز به یک پروژه‌ی جهانی تعریف و تاکید بر «حق شهر کوچک» و «حق متفاوت بودن» را هدف خود قرار داده است. لوفر اشاره می‌نماید که چنین حقوقی روشی از زندگی را ایجاد می‌کند که از بنیاد متفاوت است. در همان بخش لوفر حتی دنبال این موضوع بوده که چگونه ما می‌توانیم اصول قدیمی حقوق را در چارچوب لیبرالیسم بورژوازی حفظ و نگهداری کنیم (1976: 35). متناوباً در کتاب جامعه‌شناسی مارکس، لوفر (1968: 179) اشاره می‌نماید که هدف دکنترین حقوق به خودی خود همیشه توزیع محصولات یک جامعه‌ی اساساً نابرابر بوده است. در اینجا لوفر یک رویکرد کاملاً انتقادی و شکاک برای بحث حقوق مطرح نموده است. بنابراین تفسیر یاداشتهای لوفر بر روی حقوق دشوار است. لوفر درباره اینکه چه حقوقی یا شکل‌های متفاوتی از حقوق ممکن است وجود داشته باشد هیچ گونه وضوح و اختصاری را در روش نداشته است.

^{۲۷} مارک پورسل (2005) معتقد است که حق شهر در واقع کاملاً بدل به ورد زبان‌ها شده است و به ندرت عمیقاً مورد بررسی قرار می‌گیرد (Purcell, 2005: 13). پورسل ادامه می‌دهد که استفاده لجام گسیخته‌ی جنبش‌های مختلف از انگاشت حق شهر آن را بی‌اهمیت می‌سازد (p.13). او ادامه می‌دهد که تعداد بسیار کمی از جنبش‌ها بیانگر ارتقای کامل حق شهر آنطور که لوفر آن را ترسیم نموده می‌باشند.

چنان گشودگی‌ای می‌تواند در خدمت متحد ساختن مبارزات گروه‌های متنوع به حاشیه رانده شده، حول یک اعتراض واحد مشترک باشد. حق شهر ممکن است به ما فرصت دهد حقوق مسکن، حقوق مقابله با تجاوز پلیس، حقوق مشارکت عمومی در طراحی شهری، حقوق مقابله با قوانین مالکیت مصوب یا حقوق دستیابی به یک کالای جمعی همچون زیبایی را به این عنوان که ضرورتاً در پیوند با هم هستند، مشاهده نماییم. از یک سو این گشودگی ممکن است سودمند باشد و از سوی دیگر دشوار است که این گشودگی را با بحثی که تفاوت‌ها را در قالب چگونگی تعریف حقوق و شکلی که می‌گیرند می‌بیند، تطبیق داد؛ با این حال تفاوت‌های بااهمیتی [این میان] باقی می‌ماند. درون این گشودگی رادیکال حق شهر، بی‌شک ما حقوقی را می‌یابیم که نه تنها با هم برخورد دارند که ناسازگارند.

در سال ۲۰۰۵ میلادی، کمیسیون سیاست‌گذاری عمومی و کمیسیون جغرافیای سیاسی اتحادیه بین‌المللی جغرافیا مجموعه مقالاتی را با عنوان حق شهر منتشر کرد. مقالات این مجلد ابتدا در همایش حق شهر در رم در سال ۲۰۰۲ میلادی ارائه شده بود. در آن مقالات مجموعه بازتاب‌های متنوعی از اینکه چرا حق شهر انگاشت مهمی است، یافت می‌شود. با وجود تنوع مقالات این مجموعه، دوریس واستل والتر و لین استاهلی (Dorris Wastl-Walter & Lynn Staeheli) مضمون مشترکی را در آنان مطرح می‌کنند. قلب بیشتر کارها روی حق شهر، نقد سیاست شهری است. سیاست شهری و طراحی شهری به شکل فزاینده‌ای از راه‌هایی اجرا می‌شوند که غیردموکراتیک هستند، فقیران را کنار می‌گذارند، و شهرهایی خلق می‌کنند که نیازهای تجارت و مرفهان را بر اکثریت ترجیح می‌دهد (Wastl-Walter and Staeheli, 2005: 2). اندیشمندان معتقدند در این بستر، انگاشت حق شهر لوفر هم برای بازصورت‌بندی علم سیاست شهری مفید است و هم برای مقابله با چنان سیاست‌هایی. پژوهشگران با استفاده از زبان حقوق لوفر، و همچنین انگاشت وسیع‌تر شهروندی که در کارهای لوفر اشاره می‌شود^{۲۸}، به دنبال آن بوده‌اند تا مبارزات شهری متنوع را در امتداد خطوط جدید بازصورت‌بندی نمایند. همانطور که در مجموعه مقالات حق شهر روشن است، این مبارزات متعدد هستند. بر همین اساس، حق شهر نه از یک حق که از مجموعه‌ای از حقوق تشکیل شده است.

۳.۱. حق برای چه چیزی و برای چه کسی؟

از نظر برخی، حق شهر حق فضای سیاسی است و با حقوق شهروندی ملی هم ارز است (Dikec, 2005). برای سایرین حق شهر همزمان حقی است برای تصرف (Mitchell, 2003)، طراحی (Van Deusan, 2005) و تعریف آنچه که فضای عمومی است (Gibson, 2005). برای دیگر افراد هنوز حقوق شهری حقی برای خودمختاری افراد در مواجهه با سیاست‌های شهری حکومتی است (Phillips and Gilbert, 2005: 70) نظیر حقی در برابر خشونت پلیس و نظارت بیش از حد حکومت می‌باشد (Mitchell and Heynen, 2009). در بسیاری از موارد حق شهر یکی از حقوق اجتماعی-اقتصادی است، حقی برای دسترسی به مسکن (Marcuse, 2008)، حمل و نقل (Bickl, 2005) و منابع طبیعی‌ای چون آب

^{۲۸} اگرچه در کانون توجه مقاله حاضر نبود، اما ایده حق شهر به وضوح شکل‌های جدیدی از شهروندی را پیشنهاد می‌نماید (Amin and Thrift, 2002). فارغ از اینکه ماهیت شهروندی چگونه نشان داده شده باشد، به هر حال به این بستگی دارد که چطور ما حقوق را درک می‌کنیم. تعریف کلاسیک مارشال (۱۹۵۰) از شهروندی بر تعریف شهروندی برحسب حقوق مدنی، حقوق اجتماعی، و حقوق سیاسی است. (انجین ایسین (۲۰۰۰) شهروندی را به عنوان «یک فرآیند اجتماعی که از طریق آن اشخاص و گروه‌های اجتماعی درگیر مدعی شدن، گسترش یا از دست دادن حقوق هستند» تعریف نموده است. اگر حق شهر تعریف جدیدی از شهروندی را ارائه می‌نماید، ما بایستی در ابتدا بدانیم چنین انگاشتی کدام انواع از حقوق را مرکزی می‌پندارد. این مقاله معتقد است که بحث بر روی حقوق شرط لازم برای فهم این است که حق شهر در معنای شهروندی خود چه مفهومی دارد.

(Phillips and Gilber, 2005). در سایر موارد، حق شهر بیشتر حق کالای عمومی است نظیر جنبه‌های زیبایی شناسی و هم‌پیوندی های اجتماعی (Matilla, 2005).

بیشتر پژوهشگرانی که درباره حق شهر نوشته‌اند به طور ضمنی به این سوال پاسخ داده‌اند که چه کسی از حق شهر برخوردار است. پژوهشگران حق شهر را به تمامی گروه‌ها منتسب کرده‌اند. حامیان افراد بی‌خانمان (Phillips and Gilbert, 2005; Van Deusan, 2005)، مهاجران (Dikec, 2005)، اقلیت‌های نژادی، ناتوان‌ها، زنان، اقلیت‌های جنسی، و فعالان سیاسی خواستار ایجاد حق شهر در جهت پاسخگویی به آن دسته از سیاست‌های شهری که رفتارهای ناعادلانه‌ای را برای این گروه‌ها ایجاد نموده، شده‌اند. برای مارک پورسل حق شهر برای همه‌ی کسانی است که در شهر زندگی می‌کنند و بخشی از تجربه و فضای زیست شده را تشکیل می‌دهند. ^{۲۹} (Purcell, 2005: 14). به گونه‌ای کلی‌تر پیترمارکوزه (۲۰۰۹) حق شهر را هم برای محرومان (کسانی که مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند، بیکاران و بینوایان) و ناخرسندان (کسانی که بدانها بی‌حرمتی و یا رفتارهای نامناسبی شده) تشریح نموده است. دیوید هاروی (2008: 23) اشاره نموده که حق شهر به جای حق فردی می‌بایست به صورت جمعی مورد توجه قرار گیرد. حق شهر نظیر آنچه که در کنفرانس رم بدان اشاره شده می‌تواند بسیاری از انواع حقوق را شامل شود: ابعاد اجتماعی-اقتصادی، جمعی، مثبت، منفی و... . بنابراین در واژه شناسی حقوق، مبانی نظری حق شهر کاملاً گشوده و فراخ تلقی می‌گردد. با این وجود در مقابل چنین گشودگی مفهومی، کارهای والدرون و هوفیلد بر روی حقوق قانونی و نسلی قرار می‌گیرد که در آن شکل حقوق اهمیت فوق العاده‌ای دارد. همچنین در مقابل چنین گشودگی مفهومی دیدگاه‌های حرفه‌ای دورکین قرار دارد. کسی که انگاره وی از حقوق کاملاً مستحکم است چرا که وی حقوق را منحصراً به عنوان برگ برنده افراد در برابر استبداد دموکراتیک تعریف نموده است. تفاوت‌ها، مغایرت‌ها و ناسازگاری نهایی انواع گوناگون حقوق، تفاوت و مغایرتی است که با آنچه که مبانی نظری حق شهر هنوز باید به آن بپردازد، دارد.

اگرچه ممکن است ما انعطاف‌پذیری مفهومی حق شهر و ظرفیت آن را به منظور ارتباط حقوق ادعایی مختلف تحت چارچوبی واحد بپذیریم، ولی هنوز لازم است تا در رابطه با شکل این حقوق بحث و مناظره داشته باشیم. برای مثال توانایی ما برای ارتباط مناسب حق دسترسی به حمل و نقل مناسب با حق برخورداری از شهر پایدار و پاک، به همان اندازه که به اراده‌ی سیاسی وابسته است به شکلی هم که این حقوق می‌گیرند، وابسته خواهد بود. در صورتی که حق حمل و نقل مناسب صرفاً خواستار گسترش مالکیت شخصی و خصوصی وسایط نقلیه باشد ممکن است مستقیماً در مقابل حق شهر پایدار و پاک قرار گیرد. پیشنهاد چهارچوب [واحد] حق شهر، اندکی ما را در پیش‌روی کمک می‌نماید. درون گشودگی زیاد انگاشت حق شهر، بی‌شک تعدادی تناقض و گره وجود دارد.

یکی از گره‌های بالقوه در مبانی نظری حق شهر، ارتباط حقوق و مشارکت دموکراتیک می‌باشد. در حالی که دیوید هاروی در میان سایرین حق شهر را به عنوان حق جمعی برای مدیریت دموکراتیک منابع شهری تعریف نموده، کار دون-میچل بر روی بی‌خانمان‌ها در رابطه با روش‌هایی بحث می‌نماید که در آن حق شهر ممکن است به عنوان حقی در برابر مدیریت دموکراتیک درک شود. دانستن این موضوع که چطور این رویکردهای حق شهر با هم سازگارند دشوار می‌باشد،

^{۲۹} از نظر پورسل، حق شهر در هر تصمیم‌گیری‌ای که منجر به تولید فضای شهری می‌شود، نقشی محوری به ساکنان اعطاء می‌کند. به علاوه، حق شهر نمایانگر حق ساکنان برای دسترسی کالبدی، تصرف و استفاده از فضای شهری جهت تامین نیازمندی‌های خودشان می‌باشد (Purcell, 2005: 15). از نظر پورسل این لزوماً مسائل مربوط به مقیاس و اینکه چطور و چه گروه‌هایی را می‌توان بخشی از کلیت تجربه‌ی زیست شده به حساب آورد، را به بار آورده است. طرح اولیه پورسل از حق شهر به خاطر اهمیت بسیار کم به روش‌هایی که حق شهر می‌بایست برای تولید فضای شهری در نظر بگیرد مورد انتقاد گرفته است (Mitchell and Villanueva, 2010). میچل و هنین (Mitchell & Heynen, 2009) نیز با تمرکز بر مسائل بی‌خانمان‌ها اشاره نموده‌اند که حق شهر نبایستی صرفاً با حق سکونت در هم آمیخته شود، خصوصاً اگر از سکونت تنها معنای زنده ماندن را منظور داشته باشیم.

خصوصاً در صورتی که عوامل تشکیل دهنده دموکراسی را ندانیم. بنابراین زمانی که ما طرح اولیه دیوید هاروی در مورد حق شهر را با کار دون میچل درباره بی‌خانمان‌ها را مقایسه می‌کنیم، ظرفیت‌پذیری حق شهر (ناشی از گشودگی مفهومی آن) فایده‌ی کمتری دارد و در عوض به راحتی سردرگم‌کننده است.

۳.۲. حقوق، دموکراسی و ارزش مازاد

دیوید هاروی (۲۰۰۸) انگاشت حق شهر را در یک تحلیل گسترده و همه‌جانبه‌تری از شهری شدن قرار داده است. هاروی مطرح نموده است که ظهور و پیدایش شهرها بایستی به عنوان مرکز بازتولید جامعه سرمایه داری مورد توجه قرار گیرد.^{۳۰} او عنوان نموده است که شهرها نقشی فعالی را در جذب مازاد منابع (Harvey, 2008: 25; see also Harvey, 1982) و رفع بحران مازاد تولید و/یا کاهش مصرف ایفا می‌کنند. شهرها نقش حیاتی در رضایت‌مندی همیشگی نظام سرمایه‌داری دارند، و برای این منظور نیازمند یافتن نواحی سودآور برای تولید و جذب مازاد می‌باشند (Harvey, 2008: 24). اگر شهرها به واقع مکان‌هایی هستند که در آن مازادها جذب، توزیع و تولید می‌گردد، بنابراین برای هاروی داشتن حق شهر مفهوم خیلی خاصی دارد.^{۳۱}

از نظر هاروی داشتن حق شهر یعنی داشتن اختیاراتی هم بر استفاده و هم بر توزیع مازادها شهری. هاروی مطرح می‌کند که نفولبرالیسم نمود دورانی است که در آن حق شهر به گونه‌ای منحصر به فرد در کنترل منافع بخش خصوصی درآمده است و به طور گسترده‌ای خرده‌نخبگان شهری، مازاد را با توجه به اهداف شخصی‌شان تولید و مدیریت می‌نمایند. بنابر نظر هاروی وظیفه اصلی جنبش‌های اجتماعی دموکراتیک نمودن این حق و اختصاص حق شهر هم به عنوان شعار کارگران و هم به عنوان آرمانی سیاسی است (Harvey, 2008: 40). هاروی اشاره می‌کند که هدف چنین جنبش‌هایی با ادعای حق شهر، می‌بایست ایجاد «مدیریتی دموکراتیک» بر روی تمامی مازادی که شهرها از آن برمی‌آیند، باشد (p.37). از نظر هاروی حق شهر وابسته به اعمال قدرت‌های جمعی به منظور شکل‌دهی مجدد فرآیند شهری شدن می‌باشد (p.23).

سایر اندیشمندان بر روی مدیریت دموکراتیک تاکید دارند. برای نمونه مارک پورسل (Marc Purcell) اشاره می‌کند که حق شهر به دلیل ظرفیتش در افزایش محدودیت برای سیاستمداران و ارتقا کنترل تصمیم‌گیری توسط شهروندان حایز اهمیت می‌باشد (Purcell, 2003). به گونه‌ای مشابه الساندرو بوسا (Alessandro Bosa) (۲۰۰۹)، لوئیس آسچر (Lois Ascher) (۲۰۰۹) و تام آنگوتی (Tom Angotti) (۲۰۰۹) همگی اهمیت مشارکت دموکراتیک را در فهم مناسب حق شهر مطرح کرده‌اند. یوجین مک‌کان (Eugene McCann) اگر چه از موضع‌گیری دموکراتیک برنامه ریزی مشارکتی انتقاد دارد اما حق شهر را به مفهومی دموکراتیک تعریف نموده است. او اشاره می‌نماید که حق شهر شامل حق به حاشیه رانده نشدن در تصمیم‌گیری‌ها می‌شود (McCann, 2005: 26). آنچه که از هاروی و محققان بی‌شماری شایسته ایده حق شهر پدید آمده، به علاقه‌مندی آنان به دموکراتیک نمودن فضاهای شهر هم در مورد اینکه شهر چطور استفاده می‌شود و هم چطور ساخته و طراحی شده است، مربوط می‌شود. در حالی که این محققان خواهان کسب حق شهر به

^{۳۰} شهرها و نواحی شهری مکان‌هایی حیاتی می‌باشند که تعارضات مهم سرمایه‌داری در آن‌ها مرتفع می‌گردد. این تعارضات در بروز تلاطم‌های شهرها نقش داشته‌اند، نظیر پیکربندی مجدد پاریس توسط بارون هوسمان، حومه‌های شدن امریکا در دهه ۱۹۵۰، و سرعت اخیر و شگفت آور شهرنشینی در چین.

^{۳۱} همانطور که هاروی صریحاً بیان نموده است، یک ارتباط ضروری میان شهری شدن با تولید ارزش مازاد وجود دارد. این سوال که این ارتباط چطور و توسط چه کسی مدیریت می‌شود انگاشت اصلی وی درباره حق شهر است (Harvey, 2008: 40). برای هاروی مطالبه حق شهر نه تنها داشتن ادعا جهت اخذ سهم بیشتر از مصرف مازاد است، بلکه تاکید کردن بر گونه‌های جدید شهرنشینی و استفاده از این مازاد در روش‌های نوین بنیادین است (p.50).

منظور دموکراتیک نمودن فضای شهری می‌باشند، خود این حقوق - که در بخش پیش توضیح داده شده - اغلب خواهان اقدامی کاملاً متضاد بوده، تا دموکراسی را محدود کنند.

این حقوق اغلب نشان می‌دهد که برخی از حوزه‌ها، منافع و طبقه‌بندی‌ها به روی دخالت رژیم دموکراتیک مسدود است (Bedi, 2009: 7). این مفهوم از حقوق به عنوان برگ برنده‌ای است که در مرکز دفاع دورکین از نافرمانی مدنی جای گرفته است. مفهوم سنتی حقوق، مغایرتی با دانش انتقادی حق شهر ندارد. دان میچل در کتاب حق شهر به افزایش قوانین ضد تکدی‌گری در شهرهای آمریکایی اشاره نموده است. میچل عنوان می‌کند که این قوانین مطمئناً هیچ حق شهری برای مردم بی‌خانمان باقی نمی‌گذارد (Mitchell, 2003: 199). این قوانین به نام بازآفرینی شهر برای [جذب] سرمایه‌ی جهانی، به سادگی افراد بی‌خانمان را نابود می‌کند (p.167). گرچه در برخی مواقع چنین قوانینی به دلیل مغایرت با قانون لغو شده‌اند، برای میچل این تلاش‌ها هم نمایانگر تعریفی مجدد از رفتار قابل قبول در فضای عمومی است و هم ایجاد مجدد حوزه‌ی عمومی به عنوان پدیده‌ای اختصاصی (pp. 167 and 183). برای کاترین بکت (Katherine Beckett) و استیو هربرت (Steve Herbert) (۲۰۱۰) چنین قوانینی، علاوه بر اینکه حق شهر یک بی-خانمان را انکار می‌کنند، مبین بازگشت مجازات تبعید به عنوان شکلی از مجازات و ابزار کنترل اجتماعی است. اگر قوانین ضد تکدی‌گری همانگونه که میچل، هربرت و بکت اظهار می‌دارند، از دستیابی افراد بی‌خانمان به حق شهر جلوگیری می‌کند، بنابراین حقوق بی‌خانمان‌ها حقوقی است که در برابر اکثریت احتمالی قرار می‌گیرد که معتقدند این قوانین مطلوب و عادلانه هستند. زمانی که ما می‌گوییم که بی‌خانمان‌ها حق تصرف یک پارک عمومی را دارند، ما از آن حقی صحبت می‌کنیم که علی‌رغم خواست اکثریت (صاحب‌خانه‌ها، مستاجران، دکان‌داران، بساز و بفروش‌ها) وجود دارد. زمانی که می‌گوییم معترضان حق اعتصاب یا اشغال یک خیابان را دارند، این موضوع حقی است که ممکن است یک اکثریت دموکراتیک آن را آزار دهنده و مختل کننده بدانند. در این مثال زمانی که ما خواستار حق شهر هستیم ما لزوماً این کار را به نام مدیریت دموکراتیک و یا به نام قدرت جمعی انجام نمی‌دهیم، بلکه کاملاً بر عکس، ما در حال انجام کاری علی‌رغم عقیده مردم هستیم، یا ما در حال انجام کاری با تعریف به مراتب گسترده‌تری از آن نوع دموکراسی که ممکن است برخی قبول داشته باشند هستیم (Huntington, 1991). اگر از یک طرف حق شهر به عنوان حقی جمعی برای مدیریت دموکراتیک منابع شهری به نظر می‌رسد، در عوض از سوی دیگر متعاقب با نظر میچل حق شهر به عنوان حقی در برابر چنان مدیریتی ظاهر می‌گردد.

در هر دوی مفاهیم حق شهر، ما اینجا با تعدادی از سوالات مهم روبه‌رو هستیم. اگر حق شهر، حقی اجتماعی-اقتصادی برای دستیابی به مسکن است (Marcuse, 2008) آیا این موضوع حقی بالاتر و فراتر از کنترل دموکراتیک می‌باشد؟ اگر حق شهر، حق آزادی برای تحرک اجتماعی است (Bikl, 2005) آیا آن حقی می‌باشد که در مقابل اکثریت دموکرات که معتقدند چنین حقی کاذب است قرار دارد؟ اگر حق شهر حقی است جمعی برای باغبان‌ها در مورد قطعه زمینی در محله برناکس (واقع در شهر نیویورک) (Staheli et al, 2002)، آیا آن حقی است در مقابل مقامات منتخب دموکراتیک که این نحوه استفاده از زمین را نامناسب می‌دانند؟ برای هاروی و بیشتر محققان پیشرو، تقاضای حق شهر این است که بخواهیم منابع شهری به گونه‌ای دموکراتیک مدیریت شوند. در عین حال مشابه با سوالات مطرح شده در فوق لازم است بدانیم که حق شهر ممکن است به عنوان حقی در مقابل دموکراسی دیده شود. البته پاسخ‌های ما برای چنین سوالاتی چگونگی تعریف ما را از تعریف دموکراسی منعکس خواهد کرد. اگر دموکراسی را به گونه متفاوتی تعریف

کنیم، یعنی اگر ما دموکراسی را بیشتر به لحاظ ماهوی (قائم به ذات) و نه به لحاظ صرفاً روندکاری و سلطه‌ی نظر اکثریت، تعریف کنیم آن‌گاه چنین سوالاتی کمتر گزنده و رنجش‌آور می‌شوند.^{۳۲}

با این حال اگر ما در نهایت دموکراسی را تعریف کنیم، تنش قابل توجهی در انگاشت حق شهر میان اکثریتی که معتقد به «اجرای قدرت جمعی» بوده و (اقلیتی که معتقد به) اهمیت یکسان به حقوق اقلیت جهت حفاظت و احترام به آن‌ها می‌باشند، باقی می‌ماند. در گشودگی رادیکال مفهوم حق شهر، حق شهر هم می‌تواند یک حق برای قدرت جمعی باشد و هم یک حق در برابر تصمیمات جمعی ناعادلانه به طور مساوی. و مطمئناً تا زمانی که این دو اهمیت یکسانی را برای حقوق شهر ایجاد نمایند با یکدیگر در کشمکش می‌باشند.

۴. نتیجه‌گیری

تعدادی از اندیشمندان مرفقی این موضوع را مطرح می‌کنند که سیاست‌گذاری و طراحی شهری به طور روز افزونی در پی اجرای روش‌هایی است که غیردموکراتیک بوده، فقرا را طرد نموده، و بالاتر از همه نیازهای بازار و ثروتمندان را در اولویت قرار می‌دهد (Wastl-Walter and Staeheli, 2005: 2). در پاسخ، این محققان ایده حق شهر را مطرح نموده‌اند. حق شهر که مستقیماً از کارهای لوفر برداشت شده است، به شعاری واحد برای سازمان‌های زیادی که علاقه‌مند به مسائل عدالت شهری می‌باشند، مبدل شده است. با این وجود، هرچقدر پندار اولیه‌ی لوفر از حق شهر را غنی یافتیم، خود حقوق همچنان ناشناخته در جعبه‌ی سیاه مانده‌اند.

در میان سایر اندیشمندان کار هوفلد، والدرون و دورکین، اشاره به روش‌هایی دارد که در آن بحث‌های مربوط به حقوق و شکل‌های آن اهمیت کاربردی و سیاسی به خود می‌گیرد. از نظر هوفلد بیشتر اهمیت کاربردی یک حق، در این است که آیا حق می‌تواند به عنوان حقی برای آزادی، مصونیت، قدرت، یا حق ادعا مطرح گردد. از نظر والدرون بسیاری از مناظرات سیاسی، وابسته به تمایز و یا فقدان حقوق نسل اول و دوم است. وی همچنین این موضوع را مطرح نموده که طرفداران حقوق نسل دوم، همچون خود وی، می‌بایست در روشی سیستماتیک هر آنچه را که مبادله و موازنه‌اش برای معنا بخشیدن به حقوق اجتماعی-اقتصادی ضروری است، مورد توجه قرار دهند (Waldron, 1993). دفاع لیبرال کلاسیک دورکین از نافرمانی مدنی بر مبنای نظریه حقوق وی می‌باشد که در مقابل علایق اکثریت دموکراتیک قرار دارد. انواع متعددی از حقوق و مباحث زیادی بر روی اینکه چطور این حقوق بایستی ادراک شوند، وجود دارد.

^{۳۲} دموکراسی به لحاظ محتوایی، براساس انصاف، عدالت و «دلمشغولی‌های هنجارین نسبت به بروندهای اقدامات دموکراتیک» تعریف شده است (Bell and Staeheli, 2001: 179). قوانین ضد تکدی‌گری، حتی اگر براساس همه پرس‌ی باشد به سختی دموکراتیک محسوب می‌شوند. توصیف محتوایی دموکراسی به واسطه‌ی تمرکز کمتر بر روندکارهای دموکراسی یا آشفتنی حرکات اکثریت، خالی از نقد نیست. همانطور که دال می‌گوید (۱۹۹۱: ۱۶۳): «با کمی اغراق، اصرار به اینکه نتایج محتوایی مقدم بر فرآیند هستند، توجیه ضددموکراتیک عیانی است برای ولایت و قیّم‌مآبی». او ادامه می‌دهد که دموکراسی محتوایی به وضوح «عنوان فریبنده‌ای برای آنچه که در یک حکومت استبدادی وجود دارد» می‌باشد (p.163). در جستجوی حق شهر، «نادیده انگاشتن فرآیندهایی که به وسیله آن قضاوت‌های شخصی به عنوان تصمیمات الزام‌آور تفسیر می‌گردند» اشتباه خواهد بود (Dowding et al., 2004: 19)، نه فقط به این دلیل که روندکار اهمیت دارد بلکه بدین خاطر که برای بسیاری از افراد این روندکار است که دموکراسی را می‌سازد (Huntington, 1991). علاوه بر این تفاوت میان رویکردهای محتوایی و روندکاری در رابطه با دموکراسی بازنمون همان چیز است که بارنت و لاو (۲۰۰۴: ۱۳) اشاره می‌کنند که این‌ها تنش‌های ذاتی دموکراسی هستند، تنش میان «آزادی فردی و کنش جمعی، اصول اکثریت و حقوق اقلیت و میان مشارکت و تفویض اختیار».

این بدان معناست که نه تنها انواع بسیار متفاوتی از حقوق وجود دارد بلکه برخی از حقوق ادعایی لزوماً تناسبی با سایرین ندارند. حقوق جمعی لزوماً با حقوق آزادی فردی انطباقی ندارند، همین طور در جهانی با منابع محدود تمامی حقوق اجتماعی اقتصادی نمی‌توانند برابر باشند. اگر حقوق را به عنوان ابزار غلبه بر استبداد دموکراتیک بدانیم، بسیار دشوار است که حقوق را چیزی غیر از آن چه که فرد حامل آن است، در نظر بگیریم. در ادبیات حق شهر، حقوق در انواع مختلفی مشاهده می‌شود و در بررسی‌های اندکی به این موضوع پرداخته شده است که ما چطور می‌توانیم رقابت میان حقوق اجتماعی - اقتصادی افراد را تنظیم نماییم، یا اینکه چطور ما می‌توانیم میان حقوق دموکراتیک افراد که قانونی است با حقوق مدنی‌شان که منجر به شکستن قانون می‌گردد صلح و آشتی برقرار کنیم (نظیر کار روشنگر هاروی). یک راه ممکن برای رفع چنین مغایرت‌هایی این است که حق شهر را درون نظریه جامعی از عدالت اجتماعی یا دموکراسی محتوایی یکپارچه نماییم، اما در نهایت این پرسش وجود دارد که چه نظریه‌ی دموکراسی یا عدالت اجتماعی را بهتر است انتخاب کنیم؟^{۳۳}

در حالی که حق شهر هیجانی را در میان سازمان‌های بنیادین شهر ایجاد کرده، در این دانش مفهوم مبهمی وجود دارد. اگر جدی گرفتن حق، همانگونه که جرمی والدرون (۲: ۱۹۸۷) می‌نویسد، یعنی «آگاه بودن از چیزی که در رابطه با ادعای یک حق مشخص و بحث برانگیز است» بنابراین ممکن است حق شهر کاملاً غیر جدی به نظر برسد. مدت زیادی است که از مارکس و بنتهام گرفته تا اندیشمندان متاخرتر (Bedi, 2009; Blomley, 2008; Glendon, 1991) مباحث حقوق، انتقاداتی را پدید آورده است. ما همچنان باید بپرسیم که حق شهر چقدر می‌ارزد؟

در کار دون میچل هم می‌توانیم دفاعی از ابهام آمیز بودن مفهوم حق شهر را بیایم و هم یک دعوت ضمنی از محققان برای تجزیه و تحلیل اینکه چه نوعی از حقوق، چه شهرهایی را ایجاد می‌کنند. از طرف دیگر میچل و هینن (۲۰۰۹) بیان داشته‌اند که اهمیت مفهوم حق شهر بسیار وسیع است. چنین وسعتی ارزشمند است چرا که این وسعت همبستگی مبارزات سیاسی را فراهم آورده، در حالی که همزمان روی شرایط اصلی پایه بقا تمرکز کرده است (p. 616). توانایی پیوند حقوق رانندگان اتوبوس با کسانی که بی‌خانمان بوده یا دریافت کننده رفاه اجتماعی می‌باشند به عنوان یک نقطه قوت دیده شود. اینجا حق شهر از نظر راهبردی مبهم است. در همان زمان میچل و لین استاهیلی اشاره نمودند که تفاوت در انواع حقوق و کاربرد آنها مهم می‌باشد. چنان تفاوت‌هایی نه فقط ماهیت کشمکش‌های سیاسی را، بلکه نوع شهرهایی را که ایجاد شده‌اند را هم شکل می‌دهند (Staheli and Mitchell, 2008: 106). استاهیلی و میچل به هوفیلد، والدرون و دورکین ملحق شده‌اند و نشان می‌دهند که تعاریف متفاوت حقوق برای پروژه‌های مختلف سیاسی هستند. برای تفسیر حق شهر به عنوان یک آزادی مدنی، این که در برابر حق مثبت برای مدیریت دموکراتیک مزادها قرار می‌گیرد، یا برای تفسیر حق شهر به عنوان حق اجتماعی - اقتصادی، این که در برابر حق اخلاقی شکستن قوانین قرار می‌گیرد، بی‌شک حایز اهمیت است. درحالی‌که در مواقعی ممکن است از ابهام آمیز بودن حق شهر دفاع نماییم

^{۳۳} این مقاله در درجه اول رویکرد راهبردی و شاید موشکافانه‌ای از تمرکز بر روی زبان حقوق است و کمتر بر روی نظریه‌های خاص عدالت که ممکن است حقوق ادعایی رقیب را آشتی دهند یا معنی ببخشند، تمرکز نموده است. در اتخاذ چنین وظیفه‌ای «عدالت اجتماعی و جغرافیایی» دبوید اسمیت (۱۹۹۴) به همراه «عدالت اجتماعی و شهر» هاروی (۱۹۷۳) قطعاً به عنوان نقطه شروع کاربرد دارند. هر دوی این متون تا حد زیادی به روابط میان حقوق فضایی و نظریه‌های مختلف عدالت توجه دارند. در حالی که با توسل به نظریه‌ی عدالت ممکن است روش‌های تبیین ایده حق شهر طولانی گردد، در برخی موارد ممکن است متوسل به ادعای مارکس که برای مباحث حقوقی ارزش کمی قائل می‌باشد گردد. به عبارت ساده در پایان قدرت است که میان حقوق برابر شهر تصمیم می‌گیرد.

(Mitchell and Heynen, 2009)، بایستی همانگونه که در این مقاله بحث شد اذعان نمود که نه همه حقوق برابر ایجاد

می‌شوند و نه انواع مختلف حقوق لزوماً سازگارند. این موضوع ما را به کجا هدایت می‌کند؟

هدف مقاله این بوده است که بیان دارد که چرا تفکر انتقادی درباره حقوق مهم است و چه نوعی از حقوق، حقوق شهر هستند. من تلاش کرده‌ام تا زمینه‌ای را برای سوالات بیشتر درباره حق شهر طرح نمایم و تلاش کردم تا شرح دهم که چرا این سوالات انتقادی مهم می‌باشند. ابهام‌های راهبردی ممکن است از لحاظ سیاسی مصلحت‌آمیز باشند ولی در نهایت تنها جایگزین تعارضاتی می‌شوند (یا پیشی می‌گیرند) که از نظر کسانی که خواهان مشخص بودن ظرفیت‌های بالقوه‌ی پیش‌رونده‌ی حق شهر هستند، این تعارضات در برخورد با هم قرار می‌گیرند. البته چنین تحلیل‌ها و کارهای انتقادی یک فرآیند جمعی است. من به تنهایی نباید دستور کاری را برای روشی مناسب به منظور ارتقا ایده حق شهر، یا دستور کاری مناسب برای تحلیل‌های جغرافیایی این ایده ارائه دهم. با این وجود من پیشنهاد می‌کنم که بازگشت به کار جرمی والدرون واجد ارزش است همانطور که این مقاله آن را ارتقا داد. والدرون معتقد است که مهم است تا به روش‌هایی اشاره کرد که در آن « نهادینه‌سازی هر حقی (خصوصاً در جهانی که مشخصه آن فقدان و کشمکش است) مبادلاتی را تحمیل می‌کند» (Waldron, 1993: 33). اندیشمندان برای قابل فهم نمودن حق شهر می‌بایست از اینجا شروع نمایند. در حالی که این مقاله به مباحث حق شهر پرداخته بایستی به حقوق به خودی خود پرداخته شود، بخش‌هایی از وظایف محققان دخیل در این مناظرات بایستی به تمامی زوایای مختلف حقوق همچون حقوق شهر، وضعیت هزینه‌ها، مبادله‌های ضروری و هزینه‌های سایر حقوق که ما آن را مهم می‌دانیم توجه نماید. هر حق یا مجموعه‌ای از حقوق را که به عنوان حق شهر در نظر بگیریم، ما الزاماً باید با پیامدهای نهادینه شدن چنین حقوقی دست و پنجه نرم کنیم. نادیده انگاشتن یا حذف نمونه‌هایی که حقوق شهر با یکدیگر در تضاد می‌باشند، حذف مبادله‌های ضروری که با تقاضای حق فضای شهری ایجاد می‌شوند، یا چشم‌پوشی از آن نمونه‌هایی که در آن یک حق شهر به هزینه‌ی حقوقی که از نظر دیگران مهم است حاصل می‌شود، خسارت‌هایی را برای تمام کسانی که تمایل دارند حق شهر را جدی بگیرند و درگیر بحث‌های دشوار درباره آنچه که یک حق شهر می‌تواند و باید در بر داشته باشد شوند، به بار می‌آورد.

سوال درباره اینکه حق شهر چگونه حقی است، همانطور که جرمی والدرون می‌نویسد تلاش برای کوتاه کردن بحث یا امنیتی نمودن مفاهیم نمی‌باشد، بلکه در عوض تلاشی برای نمایان ساختن سطح گسستگی میان بحث‌های جاری است و در نتیجه شدت بخشیدن به لبه سیاسی انگاشت حق شهر از طریق نقد می‌باشد. ایده حق شهر به خاطر تمام توانایی‌های بالقوه‌اش بسیار شایستگی زیادی دارد.

۵. تشکر و قدردانی

لازم است تا از دان میچل، کتی ولز، نانس هیمسترا و ساندررا گرین جهت مطالعه نسخه‌های مختلف این مقاله و ارائه بازخوردها و تشویق‌های ارزشمند تشکر نمایم. همچنین از داورانی که با ارائه دیدگاه‌های خود این مقاله را بی اندازه بهبود داده‌اند تشکر می‌نمایم.

۶. واژه‌نامه

واژه‌ی پارسی	واژه‌ی انگلیسی
اجتماعی کردن	Socialization
ارزش مبادله	Exchange Value
ارزش مازاد	Surplus Value
اعیان سازی	Gentrification
انصاف	Equity
انگاشت، مفهوم	Concept
بازصورت بندی	Reframe
برابری	Equality
بستر	Context
بیگانگی	Alienation
تعارض	Contradiction
تنش	Tension
حق شهر	The Right To The City
حقوق اجتماعی - اقتصادی	Socio-Economic Rights
حقوق ادعایی	Claim Rights
حقوق آزادی	Liberty Rights
حقوق نسلی	Generational Rights
حکومت	State
حوزه‌ی عمومی	Public Sphere
دانشگاهیان	Academics
دولت	Government
رادیکال، بنیادین، تندرو	Radical

واژه‌ی پارسی	واژه‌ی انگلیسی
رژیم، پیکره‌ی سیاسی	Polity
سیاست شهری	Urban Policy
شهری شدن، شهرنشینی	Urbanization
ظرفیت پذیری	Capaciousness
عدالت	Justice
علم سیاست شهری	Urban Politics
فردیت بخشی	Individualization
قدرت	Powers
کالای جمعی	Communal Good
کشمکش	Conflict
کمبود منابع	Scarcity
مبادله	Trade-Off
مبارزه	Struggle
مصلحت عمومی	Common Good
مصونیت	Immunities

۷. منابع و مأخذ

- Abahlali baseMjondolo (2010) The high cost of the right to the city. Pambazuka News474. Available at <http://pam-bazuka.org/en/category/features/63126>.
- Amin A and Thrift N (2002) Cities: Reimagining the Urban. Cambridge: Polity Press. Angotti T (2009) The right to the city versus bridging the urban divide. The Urban Re/inventors3. Available at: <http://www.urbanreinventors.net>.
- Ascher L (2009) Enacting democracy – public space: Theater of discourse. The Urban Re/inventors3. Available at: <http://www.urbanreinventors.net>.
- Barber S (2003) Welfare and the Constitution. Princeton, NJ: Princeton University Press.

- Barnett C and Low M (2004) *Spaces of Democracy: Geo-graphical Perspectives on Citizenship, Participation and Representation*. London: Sage.
- Beckett K and Herbert S (2010) *Banished*. Oxford: Oxford University Press.
- Bedi S (2009) *Rejecting Rights*. New York: Cambridge University Press.
- Bell J and Staeheli L (2001) Discourses of diffusion and democratization. *Political Geography*20: 175–195.
- Benditt T (1982) *Rights*. Totowa, NJ: Rowman and Littlefield.
- Berlin I (1969) *Four Essays on Liberty*. Oxford: Oxford University Press.
- Bickl M (2005) What if you're too young to drive? Loca-tional disadvantage in the automobile city. In: Wastl-Walter D, Staeheli L, and Dowler L (eds) *Rights to the City*. International Geographical Union, Home of Geography Publication Series Volume III. Rome: Societa` Geografica Italiana, 187–207.
- Blomley N (1994) *Law, Space and the Geographies of Power*. New York: Guilford Press.
- Blomley N (2008) Making space for law. In: Cox K, Low M, and Robinson J (eds) *Handbook of Political Geography*. London: SAGE, 155–168.
- Blomley N (2009) Homelessness, rights, and the delusion of property. *Urban Geography*30: 577–590.
- Brenner N and Elden S (eds) (2009) *State, Space, World*. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.
- Burgess E and Park R (1984 [1925]) *The City: Suggestions for Investigation of Human Behavior in the Urban Environment*. Chicago: University of Chicago Press.
- Busa A (2009) The right to the city: The entitled and the excluded. *The Urban Re/inventors*3. Available at: <http://www.urbanreinventors.net>.
- Castells M (1979) *The Urban Question*. Boston, MA: The MIT Press.
- Dahl R (1991) *Democracy and its Critics*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Dikec M (2001) Justice and the spatial imagination. *Environment and Planning A*33: 1785–1805.
- Dikec M (2005) (In)Justice and the 'right to the city': The case of French national urban policy. In: Wastl-Walter
- D, Staeheli L, and Dowler L (eds) *Rights to the City*. International Geographical Union, Home of Geography Publication Series Volume III. Rome: Societa` Geografica Italiana, 45–55.
- Dowding K, Goodin R, and Pateman C (2004) *Justice and Democracy: Essays for Brian Barry*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dworkin R (1977) *Taking Rights Seriously*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Gibson K (2005) '11,000 vacant lots, why take our garden plots?' Community garden preservation strategies in New York City's gentrified Lower East Side. In:
- Wastl-Walter D, Staeheli L, and Dowler L (eds) *Rights to the City*. International Geographical Union, Home of Geography Publication Series Volume III. Rome: Societa` Geografica Italiana, 353–369.
- Glendon M (1991) *Rights Talk: The Impoverishment of Political Discourse*. New York: Free Press.
- Harvey D (1973) *Social Justice and The City*. Athens, GA: University of Georgia Press.
- Harvey D (1982) *Limits to Capital*. London: Verso.
- Harvey D (2008) The right to the city. *New Left Review*53: 23–40.
- Hohfeld W (2000 [1919]) *Fundamental Legal Conceptions: As Applied in Judicial Reasoning*. Clark, NJ: Lawbook Exchange Ltd.
- Huntington S (1991) *The Third Wave of Democratization in the Late Twentieth Century*. Norman, OK: University of Oklahoma Press.
- Isin E (2000) Introduction. In: Isin (ed.) *Democracy, Citizenship and the Global City*. London: Routledge, 1–23.
- Jones P (1994) *Rights*. New York: St Martin's Press.
- Lefebvre H (1968) *The Sociology of Marx*, translated by Guterman N. New York: Vintage Books.
- Lefebvre H (1976) *The Survival of Capitalism*, translated by Bryant F. New York: St Martins Press.
- Lefebvre H (1996 [1968]) *Writings on Cities*, edited and translated by Kofman Eand Lebas E. Oxford: Blackwell.
- Lefebvre H (1991) *The Production of Space*, translated by Nicholson-Smith D. Oxford: Blackwell.

- Lefebvre H (2000 [1972]) *Espace et Politique: Le Droit à la Ville*. Paris: Editions Economica.
- McCann E (2005) Urban citizenship, public participation, and a critical geography of architecture. In: Wastl-Walter D, Staeheli L, and Dowler L (eds) *Rights to the City*. International Geographical Union, Home of Geography Publication Series Volume III. Rome: Societa` Geografica Italiana, 25–32.
- Marcuse P (2008) *The housing change we need*. Shelterforce Winter. Available at: http://www.shelterforce.org/article/1239/the_housing_change_we_need.
- Marcuse P (2009) From critical urban theory to the right to the city. *City13*: 185–197.
- Marshall TH (1950) Citizenship and social class. In: Marshall TH *Class, Citizenship and Social Development*. Westport, CT: Greenwood Press, 3–51.
- Marx K (1994 [1844]) On the Jewish question. In: Simon L (ed.) *Karl Marx: Selected Writings*. Indianapolis, IN: Hackett, 1–27.
- Mattila H (2005) Aesthetic justice and collaborative urban planning. In: Wastl-Walter D, Staeheli L, and Dowler L (eds) *Rights to the City*. International Geographical Union, Home of Geography Publication Series Volume III. Rome: Societa` Geografica Italiana, 33–45.
- Mitchell D (2003) *The Right to the City*. New York, NY: Guilford Press.
- Mitchell D and Heynen N (2009) The geography of survival and the right to the city: Speculations on surveillance, legal innovation, and the criminalization of intervention. *Urban Geography* 30: 611–630.
- Mitchell D and Villanueva J (2010) The right to the city. In: Hutchinson R (ed.) *Encyclopedia of Urban Studies*. Thousand Oaks, CA: SAGE.
- Nozick R (1974) *Anarchy, State, Utopia*. Oxford: Blackwell.
- Phillips C and Gilbert L (2005) Political natures: Re-appropriation of home and water rights in Toronto. In: Wastl-Walter D, Staeheli L, and Dowler L (eds) *Rights to the City*. International Geographical Union, Home of Geography Publication Series Volume III. Rome: Societa` Geografica Italiana, 65–75.
- Purcell M (2003) Citizenship and the right to the global city: Reimagining the capitalist world order. *International Journal of Urban Regional Research* 27: 564–590.
- Purcell M (2005) Globalization, urban enfranchisement, and the right to the city: Towards an urban politics of the inhabitant. In: Wastl-Walter D, Staeheli L, and Dowler L (eds) *Rights to the City*. International Geographical Union, Home of Geography Publication Series Volume III. Rome: Societa` Geografica Italiana, 11–25.
- Shue H (1980) *Basic Rights*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Smith D (1994) *Geography and Social Justice*. Oxford: Blackwell.
- Smith N (2003) Foreword. In: Lefebvre H *The Urban Revolution*. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press, vii–xxiii.
- Staeheli L and Mitchell D (2008) *The People's Property: Power, Politics and the Public*. New York: Routledge.
- Staeheli L, Mitchell D, and Gibson K (2002) Conflicting rights to the city in New York's community gardens. *GeoJournal* 58: 197–205.
- Sunstein C and Holmes S (1999) *The Cost of Rights*. New York: WW Norton.
- Van Deusen R (2005) Urban design and the production of public space in Syracuse, NY. In: Wastl-Walter D, Staeheli L, and Dowler L (eds) *Rights to the City*. International Geographical Union, Home of Geography Publication Series Volume III. Rome: Societa` Geografica Italiana, 87–103.
- Waldron J (1987) *Nonsense on Stilts: Bentham, Burke and Marx on the Rights of Man*. London: Methuen.
- Waldron J (1993) *Liberal Rights: Collected Papers*. New York: Cambridge University Press.
- Wastl-Walter D and Staeheli L (2005) Introduction. In: Wastl-Walter D, Staeheli L, and Dowler L (eds) *Rights to the City*. International Geographical Union, Home of Geography Publication Series Volume III. Rome: Societa` Geografica Italiana, 1–11.
- Wastl-Walter D, Staeheli L, and Dowler L (eds) (2005) *Rights to the City*. International Geographical Union, Home of Geography Publication Series Volume III. Rome: Societa` Geografica Italiana.
- Wellman C (1999) *The Proliferation of Rights: Moral Progress or Empty Rhetoric*. Boulder, CO: Westview Press.

- Wenar L (2005) Rights. Stanford Encyclopedia of Philosophy. Available at: <http://plato.stanford.edu/entries/rights>.
- Williams R (1975) The Country and the City. Oxford: Oxford University Press.
- Young I (1990) Justice and the Politics of Difference. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Zuckert M (2007) On constitutional welfare liberalism: An old-liberal perspective. Social Philosophy and Policy 24: 266–288.